

دکترین نیکسون و سیاست نفتی ایران در دهه ۱۳۵۰ بررسی مقایسه‌ای بر اساس مدل پیوستگی «روزنا»

فاطمه دانشور^۱
سمانه شفیق‌زاده^۲
محسن خلیلی^۳

چکیده

کشورهای صاحب نفت در جهان سوم که از دهه ۱۹۵۰ به بعد هر یک به‌شکلی درگیر مبارزه با کمپانی‌های بزرگ نفتی بودند، با تأسیس «اوپک» در سپتامبر ۱۹۶۰ در صدد استفاده از نفت به‌عنوان سلاحی برای نیل به اهداف اقتصادی و سیاسی برآمدند؛ برای نمونه، اوپک در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ قیمت‌های نفت را به‌صورت بی‌سابقه‌ای افزایش داد. نیکسون نیز تحت تأثیر فرآیند سیاست‌گذاری خارجی، افکار عمومی آمریکا و شرایط بین‌المللی، سیاست جدیدی را در مورد خلیج فارس در پیش گرفت که مبتنی بر سپردن مسؤلیت حفظ ثبات و امنیت منطقه به دولت‌های منطقه‌ای بود و به «دکترین نیکسون» مشهور شد. در این شرایط و به‌ویژه تحت تأثیر دکترین نیکسون، هدف سیاست خارجی ایران تحقق نقش ژاندارمی منطقه بود و به همین علت به خرید بیشتر تسلیحات از آمریکا روی آورد. بنیان مقاله، تبیین تأثیرپذیری سیاست نفتی ایران در دهه ۱۳۵۰ از دکترین نیکسون با استفاده از مدل پیوستگی «روزنا» است.

واژگان کلیدی: ایران، پهلوی دوم، سیاست نفتی، دکترین نیکسون، مدل پیوستگی روزنا.

^۱ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد
^۲ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران
^۳ دانشیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، (نویسنده مسؤل)، khalilim@um.ac.ir

مقدمه

سیاست خارجی فعالیتی مرزی تلقی می‌شود؛ به این معنا که سیاست‌گذاران یک پای خود را در محیط داخلی و پای دیگر را در محیط جهانی می‌گذارند (ایوانز و نونام، ۱۳۸۱، صص ۲۷۸-۲۷۷). تعریف دیگری از سیاست خارجی عبارت است از پدیده‌هایی که فراتر از مرزهای ملی قرار می‌گیرند، مانند ارسال یادداشت دیپلماتیک، اعلام دکترین، تشکیل اتحاد یا تنظیم هدف بلند مدت اما مبهم (هالستی، ۱۳۷۶، ص ۱۶۳). اگر سیاست خارجی را مجموعه اهداف، جهت‌گیری‌ها، روش‌ها و ابزارهایی بدانیم که یک حکومت در مقابل سایر واحدهای سیاسی بین‌المللی به منظور دستیابی به منافع ملی، آن‌ها را دنبال می‌کند (خلیلی، ۱۳۸۷، ص ۷۵)، می‌توان سیاست خارجی ایران را در دهه ۱۳۵۰، متأثر از عوامل تأثیرگذار داخلی و خارجی دانست که در این میان نفت و افزایش بهای آن در این دهه اهمیت اساسی در سیاست خارجی پیدا کرد. محمدرضا شاه، نفت، رشد اقتصادی و مسائل سیاسی منطقه را در قالب سیاست واحدی به هم پیوند می‌داد و از نفت برای تأمین مالی، رشد اقتصادی و تقویت بنیه نظامی سود می‌جست (میلانی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۰).

در دهه ۱۳۵۰ شمسی (۱۹۷۰ میلادی) سیاست خارجی ایران و آمریکا در رابطه‌ای اثرگذار و اثرپذیر قرار گرفت. در این زمان از یک سو، نیکسون (رئیس جمهور آمریکا) دکترینی را طرح‌ریزی کرد که سه اصل اساسی داشت: عدم دخالت در مسائل ملل آسیایی تا حد امکان، پایبندی به تعهدات قراردادی و کمک اقتصادی و نظامی آمریکا به دولت‌های دوست و متحد (اسدی، ۱۳۸۱، ص ۳۵۸) و از این بابت که بر «مسئولیت منطقه‌ای دفاعی» تأکید می‌کرد، تازگی داشت.

از سوی دیگر، ایران که با خروج نیروهای انگلیس از خلیج فارس مسئولیت امنیت این منطقه را به عهده گرفته بود، نقش دولت متحد وفادار آمریکا را ایفا می‌کرد و در این راستا اقداماتی انجام داد، از جمله یاری‌رساندن در سرکوبی شورشیان ظفار، عدم شرکت در تحریم نفتی اعراب در ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، تداوم روابط با اسرائیل، تأمین نفت مورد نیاز دولت یهود و ناوگان ششم در مدیترانه و تبدیل شدن به بهترین مشتری صنایع جنگی آمریکا (مهدوی، ۱۳۸۴، ص ۳۹۸).

سیاست نفتی ایران در این دوره که منظور از آن تداوم صدور نفت به تمامی کشورهای جهان و به‌ویژه کشورهای غربی و سعی در افزایش قیمت و تولید نفت بود (اسدی، همان، ص ۳۵۹)، وسیله‌ای شد برای خرید بیشتر تسلیحات از آمریکا و ایفای نقش ژاندارمی منطقه خلیج فارس که طبق دکترین نیکسون به ایران محول شده بود.

بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند افزایش سریع بهای نفت در دهه ۱۹۷۰ ناشی از تغییر سیاست‌های راه‌بردی ایالات متحده در قبال این ماده حیاتی بود. در واقع، دولت نیکسون با افزایش قیمت نفت به دنبال اهداف خاصی بود؛ زیرا از نخستین اقدامات وی در بدو ریاست جمهوری، تشکیل گروه‌های تحقیق و تجدیدنظر در سیاست‌های نفتی این کشور بوده است (غنیمی‌فرد، ۱۳۷۴، ص ۲۴). در نتیجه، بحران انرژی یعنی افزایش چهار درصدی قیمت نفت آن‌چنان مطلوب آمریکا نبود؛ زیرا تا پیدایی انرژی‌های جایگزین نفت، آمریکا همچنان مجبور بود مقدار معتناهایی نفت گران قیمت از کشورهای خاورمیانه خریداری کند و این امر با پراخت دلارهای بیشتری همراه بود که آمریکا را با کسری بیشتر موازنه پرداخت روبه‌رو می‌کرد. بنابراین لازم بود تا تدابیر دیگری اتخاذ گردد تا این دلارهای نفتی به آمریکا بازگردد و این امر جز با فروش کالا و تسلیحات نظامی آمریکایی به کشورهای تولیدکننده میسر نبود (ذوقی، ۱۳۸۷، ص ۵۶).

پرسش اصلی پژوهش این است که چه عواملی سبب‌ساز تأثیرپذیری سیاست نفتی ایران در دهه ۱۳۵۰ از دکتورین نیکسون شد؟ برای دستیابی به نتیجه پژوهش، با توجه به مدل پیوستگی روزنا، ابتدا عوامل مؤثر بر اتخاذ سیاست نفتی در ایران بررسی و سپس علل طرح دکتورین نیکسون ذکر می‌شود. سرانجام هم عوامل سبب‌ساز تأثیرپذیری سیاست خارجی ایران در دهه ۱۳۵۰ (سیاست نفتی) از سیاست خارجی آمریکا (دکتورین نیکسون) به صورت جدول ارائه می‌شود.

فرضیه اولیه نگارندگان چنین است که بر اساس پنج متغیر مطرح در مدل پیوستگی روزنا، متغیر «فرد» و «نظام بین‌الملل» بیشترین نقش را در تأثیرپذیری سیاست نفتی ایران در دهه ۱۳۵۰ از دکتورین نیکسون داشته است. نگارندگان، از روش مقایسه‌ای دوسویه بهره گرفته‌اند؛ اتخاذ دکتورین نیکسون و تدوین سیاست نفتی ایران، هر دو بر اساس مدل پیوستگی روزنا، به صورت متقابل و هم‌زمان مورد مقایسه قرار گرفته است.

۱- پیشینه پژوهش

اهمیت استراتژیک منطقه خلیج فارس همواره موجب جلب توجه قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر ایران بوده است. آمریکا جایگاه ویژه‌ای برای ایران در دکتورین‌های امنیتی خود در نظر داشته است. دکتورین نیکسون که ایران را در دهه ۱۳۵۰ ژاندارم منطقه اعلام کرد، سازوکاری در جهت دفاع از منافع امنیتی آمریکا محسوب می‌شد. در خصوص چرایی، چگونگی و پیامدهای دکتورین نیکسون آثار زیادی نگاشته شده است، از جمله نوشتارهای نیکسون (۱۳۶۴، ۱۳۶۳، ۱۳۷۱)، برودین و دیگران (۱۳۵۳)، خلیلی و صلواتی‌طرقی (۱۳۸۹)، فراهانی (۱۳۸۵). همچنین در باب سیاست نفتی ایران در این دهه نوشته‌هایی وجود دارد مانند رئیس طوسی (۱۳۶۳) و یرگین (۱۳۸۰). اما، بیشترین قرابت موضوعی با پژوهش حاضر در منابعی وجود دارد که به طرح ژاندارمی ایران همراه با دکتورین نیکسون و اقدامات ایران در دهه ۱۳۵۰ از

جمله افزایش قیمت نفت و افزایش خرید تسلیحات اشاره کرده‌اند؛ از غندی (۱۳۸۴)، مهدوی (۱۳۸۴) و نجاتی (۱۳۷۳).

در ذکر تفاوت پژوهش فعلی با آثار پیشین باید گفت این نوشتار، ضمن داشتن رویکرد تبیینی و توضیح علل داخلی و خارجی مؤثر در اتخاذ سیاست نفتی ایران و طرح دکترین نیکسون، از مدل پیوستگی روزنا هم‌زمان و متقابل/مقایسه‌ای بهره گرفته است.

۲- مببحث نظری (رهیافت میان‌برد روزنا)

با بروز انقلاب رفتاری در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ رشته سیاست خارجی به‌عنوان رشته‌ای مستقل از روابط بین‌الملل شکل گرفت و علمی‌گرایی و کمی‌گرایی بر آن حاکم شد. در این رشته تجزیه و تحلیل سیاست خارجی به‌عنوان فرایند چندلایه‌ای تعریف می‌شود که هم شامل اهدافی است که دولت‌ها در روابط خود با دیگر دولت‌ها دنبال می‌کنند و هم وسایل رسیدن به آن‌ها را در برمی‌گیرد (منصوری‌مقدم و ثانی‌آبادی، ۱۳۸۹، ص ۲۱۳). در این زمینه فکری شرایط برای تعمیم دادن در سیاست داخلی و خارجی فراهم شد. در نظریه «جیمز روزنا» همان‌گونه که ساختار نظام بین‌الملل می‌تواند بر جهت‌گیری سیاست خارجی و رفتار سیاسی واحدهای حکومتی تأثیرگذار باشد، شاخص‌های دیگری همانند نخبگان سیاسی، ساختار بوروکراتیک، نظام اجتماعی، احزاب سیاسی و به‌طور کلی ساختار داخلی حکومت هم می‌تواند فرآیندهای سیاست خارجی کشورها را تحت تأثیر قرار دهد (متقی و پوستین‌چی، ۱۳۹۰، ص ۱۴). برای آشنایی بیشتر با مدل پیوستگی روزنا در سیاست‌گذاری خارجی، بررسی سه رهیافت کلی (کلان، خُرد و میان‌برد) لازم است.

۲-۱- رهیافت کلان

این رهیافت به کل نظام بین‌المللی اشاره دارد. متفکرینی که نظریه‌شان در این سطح تحلیل جای می‌گیرد بر مفاهیم تجریدی و انتزاعی کلی تأکید دارند و با کم‌ارزش دانستن نقش کشورها به‌عنوان زیرمجموعه نظام بین‌المللی در شکل‌گیری و اجرای سیاست خارجی، اصالتاً توجه خود را به مسائلی چون ترکیب ساختاری قدرت معطوف کرده‌اند. این متفکران معتقدند واحدهای عضو مانند توپ‌های بیلیاردی محسوب می‌شوند که ماهیت درونی آن‌ها یکسان فرض شده و بر چگونگی چرخش آن‌ها بر روی میز بیلیارد بین‌المللی تأثیر تغییرسازی ندارد. این پژوهش‌گران در فعالیت‌های تحلیلی خود ضمن نادیده‌انگاشتن تفاوت‌های داخلی بین بازیگران عضو نظام بین‌الملل نوعی هم‌گونگی برای آن‌ها قائل‌اند و دولت‌های ملی را به‌عنوان واحدهای یکدست و یکپارچه به حساب می‌آورند (سیف‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۱۲۹).

۲-۲- رهیافت خُرد

نظریه پردازان این رهیافت معتقدند که کشورهای مختلف خود شاخص‌های متمایزکننده‌ای را به وجود می‌آورند که به طرق گوناگون بر چگونگی رفتار سیاست خارجی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. بنابراین رهیافت خُرد در بطن خود به نقد فرضیهٔ توپ بیلیارد یا متدولوژی رهیافت کلان برمی‌خیزد. آنان معتقدند رفتار سیاست خارجی کشورها عمدتاً تابعی از عوامل و عناصر داخلی است. رهیافت متدولوژیک خُرد، به دو دسته متمایز عینی گرا و ذهنی گرا تقسیم می‌شود. دسته اول، رفتار سیاست خارجی کشور را تابع مقتضیات داخلی و محیط استقرار هر واحد خاص جغرافیایی می‌داند. دسته دیگر و به‌ویژه نظریه‌پردازان «تصمیم‌گیری» به پویای تصمیم‌گیری توجه کرده و اثرات آن‌را بر شکل‌گیری و اخذ و اجرای تصمیم بررسی می‌کنند (سیف‌زاده، همان، ص ۳۰۱).

۲-۳- رهیافت تلفیقی یا میان‌برد

از اوایل دههٔ ۱۹۶۰ اقداماتی جهت ارائه رهیافت سومی آغاز شد که بتواند دو سطح تحلیل کلان و خُرد را به هم اتصال دهد. روزنا بیش از دیگر نظریه‌پردازان حوزهٔ روابط بین‌الملل در مورد پیوند دو سطح تحلیل به تفکر پرداخت و با ارائه پیش‌نظریه سیاست خارجی، زمینه را برای اتصال دو سطح تحلیل خُرد و کلان فراهم کرد (قاسمی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۲). روزنا برای بررسی سیاست خارجی کشورها به پنج متغیر توجه دارد:

الف) متغیر «فرد» که شامل همهٔ جنبه‌های تصمیم‌گیرنده یعنی ارزش‌ها، استعدادها و تجربیات پیشین او می‌شود و گزینه‌های سیاست خارجی و یا رفتارش را از دیگر تصمیم‌گیرندگان متمایز می‌کند.

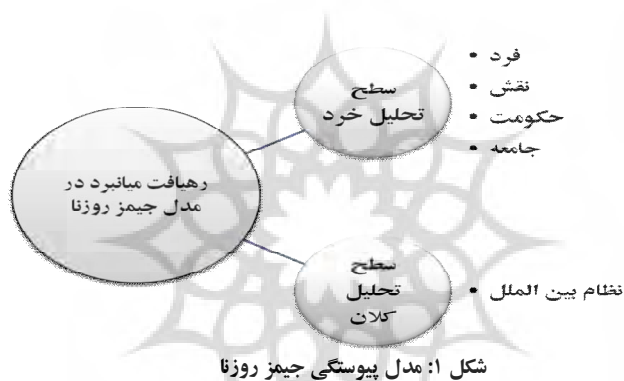
ب) متغیر «نقش» که از رفتار خارجی و از نقشی که تصمیم‌گیرنده ایفا می‌کند ناشی می‌شود، بدون توجه به خصوصیات شخصیتی ایفاکنندگان نقش.

ج) متغیرهای «حکومتی» اشاره به ابعادی از ساختار حکومتی دارد که انتخاب‌های سیاست خارجی را توسط تصمیم‌گیرنده محدود یا تقویت می‌کند و به‌طور کلی بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد.

د) متغیر چهارم به آن دسته از «جنبه‌های غیر حکومتی» یک جامعه اشاره دارد که بر رفتار خارجی تأثیر می‌گذارد. جهت‌گیری‌های ارزشی عمدهٔ یک جامعه، میزان وحدت ملی، میزان صنعتی شدن، گروه‌ها و انجمن‌ها و سازمان‌های غیردولتی، متغیرهایی است که در تعیین محتوای آرمان‌ها و سیاست‌های خارجی یک کشور مشارکت دارد.

ه) متغیرهای «محیطی ابعاد غیرانسانی محیط خارجی» یک جامعه یا هر گونه کنش‌های اتخاذ شده در خارج را در برمی‌گیرد که بر شکل‌گیری سیاست‌ها و خط‌مشی‌های یک کشور تأثیرگذار است

(Rozenau, 1971, pp. 108-109؛ عطایی و منصوری مقدم، ۱۳۸۹، ص ۱۳۵). چهار متغیر نخست در سطح تحلیل خرد جای دارد و متغیر آخر در سطح تحلیل کلان. بنابراین دو مسأله اساسی در نظریه مدل پیوستگی روزنا وجود دارد؛ یک، گزاره‌های تأثیرگذار نظام بین‌الملل بر دولت‌ها و دو، اثرگذاری ویژگی‌های دولت‌ها بر سیستم بین‌المللی (Hudson, 2005, p. 6). البته هدف روزنا از پیش‌نظریه سیاست خارجی، صرفاً بیان متغیرهای دخیل نیست بلکه نشان دادن نقش هر کدام از متغیرها در فرآیند سیاست خارجی است. به اعتقاد او در کشورهای مختلف میزان نفوذ هر یک از عوامل چهارگانه داخلی و عامل محیط بین‌الملل در شکل‌گیری و اجرای سیاست خارجی متفاوت است. به نظر وی میزان نفوذ هر یک از عوامل فوق به پنج عامل بستگی دارد، (۱) قدرت بازیگر که کشورها را به دو دسته بزرگ و کوچک تقسیم می‌کند؛ (۲) وضعیت اقتصادی بازیگر که کشورهای توسعه‌یافته را از توسعه‌نیافته جدا می‌کند؛ (۳) ماهیت باز و بسته ساختار اجتماعی؛ (۴) رخنه‌پذیری و یا رخنه‌ناپذیری ساختار فرهنگی؛ و (۵) حوزه‌های موضوعی مختلف (عطایی و منصوری مقدم، ۱۳۸۹، ص ۱۳۶). مدل زیر، جمع‌بندی مدل روزنا، است.



۳- سیاست خارجی ایران در دهه ۱۳۵۰

سیاست خارجی ایران همانند هر نوع سیاست خارجی چه در بُعد نظری و چه از جنبه کارکردی تحت تأثیر عوامل متعدد داخلی، بین‌المللی و منطقه‌ای شکل می‌گیرد. سیاست خارجی ایران در دهه ۱۳۵۰، که استمرار همان سیاست سال‌های قبل با عنوان سیاست مستقل ملی محسوب می‌شد، در درجه اول معلول هژمونی و منافع نظام بین‌الملل و در درجه دوم ناشی از امور داخلی ایران بود. در این دهه، بر اساس دکترین نیکسون، نقش ملی و همچنین تعهدات سیاست خارجی ایران به گونه قابل توجهی افزایش یافت و تبدیل به

قدرت منطقه‌ای شد. کشوری که به‌عنوان قدرت منطقه‌ای ایفای نقش می‌کند لازم است تا زمینه‌ساختاری لازم را برای تحقق اهداف خود و سایر بازیگران فراهم آورد.

ایران در حوزه‌ای از جغرافیای سیاسی و اقتصادی جهان نقش پلیس منطقه را عهده‌دار شد که نیروهای انگلیسی در حال خروج از آن بودند. بنابراین ایران می‌بایست خلاء قدرت را در منطقه‌ای که بیشترین نفت نظام سرمایه‌داری را تأمین می‌کرد، تا حدودی پُر نماید. اتخاذ سیاست تنش‌زدایی میان آمریکا و شوروی که به بهبود مناسبات سیاسی آن‌ها انجامید (از غندی، ۱۳۸۴، صص ۲۸۴-۲۸۳)، و آغاز زمامداری نیکسون در سال ۱۳۴۸ (۱۹۶۹)، نقطه عطفی در روابط آمریکا و ایران به‌شمار می‌رود.

ایران که تا اواسط دهه ۱۳۴۰ نقش درجه دومی در سیاست خاورمیانه داشت، در دوران حکومت نیکسون به یکی از بازیگران اصلی سیاست منطقه‌ای تبدیل شد. نیکسون در ملاقات با شاه در سال ۱۳۵۰، قول بی‌سابقه‌ای به او داد و گفت ایران می‌تواند هر گونه سلاح و تجهیزات نظامی و غیرهسته‌ای که مایل باشد از آمریکا خریداری کند. این اقدام چک سفیدی بود که آمریکا تا آن زمان تنها در اختیار اسرائیل قرار داده بود (غنیمی‌فرد، ۱۳۷۴، ص ۲۹). خلاء قدرت در خلیج فارس نگرانی عمیق آمریکا را در این مقطع در پی داشت، رخدادی که می‌توانست به‌جای آزاد شدن صحنه برای فعالیت بیشتر واشنگتن، موجب گسترش جنبش‌های آزادی‌بخش و طرفدار شوروی در این منطقه استراتژیک گردد (متقی و پوستین‌چی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۲).

در تحلیل سیاست خارجی ایران در دهه ۱۳۵۰ ضمن توجه به متغیرهای داخلی مؤثر بر سیاست‌گذاری خارجی، نباید از شرایط متحول بین‌المللی غفلت ورزید. اگرچه قدرت‌طلبی ایران در این دهه، از شخصیت اقتدارجوی شاه در همان نظام بسته سیاسی و متکی بر درآمدهای نفتی، دور از انتظار نبود، اما ناامنی محیط منطقه‌ای خلیج فارس، کاهش تعهدات بین‌المللی آمریکا، یافتن متحدی وفادار برای آمریکا، متغیرهای خارجی غیر قابل انکار در تحلیل سیاست خارجی دهه ۱۳۵۰ ایران است.

۴- بررسی علل اتخاذ سیاست نفتی در دهه ۱۳۵۰

در این قسمت با تکیه بر متغیرهای پنج‌گانه مدل پیوستگی روزنا، عوامل مؤثر بر اتخاذ سیاست نفتی ایران در دهه ۱۹۵۰ بررسی می‌شود.

۴-۱- متغیر فرد

منابع فردی شامل ویژگی‌های فردی، برداشت‌ها و تصورات، انگیزه‌ها، ارجحیت‌ها، سبک رهبری و شیوه تصمیم‌گیری تصمیم‌گیرندگان می‌شود. ویژگی‌هایی مانند احتیاط در برابر عجله و بی‌پروایی و دوراندیشی در برابر تکبر و تفاخر، احساس برتری در برابر احساس حقارت، تأثیر انکارناپذیری بر سیاست

خارجی دارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸، ص ۷۲). طبق نظریه شخصیت مقتدر «آدورنو» شخص مقتدر همان گونه که زیردستان خود را استثمار می کند در برابر زورمندان فرمانبردار است. آدورنو و همکارانش نشان دادند که چه تعداد از این شخصیت ها بازتابی علیه نوعی کشمکش سرکوب شده در برابر اقتدار است. این واکنش های دفاعی نشانه برون فکنی غرایز غیر قابل انعطاف نسبت به گروه های خارجی، تغییر شکل خصومت آمیز درون خود این گروه ها و بالاخره آرمان سازی و همانندسازی پیاپی از قدرت سرکوب گر است که نتیجه اقتدار شدید و مستبدانه والدین در گذشته بوده است (ساعتچی، ۱۳۷۷، ص ۲۱).

کودکانی که در محیط دیکتاتوری پرورش می یابند، در ظاهر حالت تسلیم و اطاعت از خود نشان می دهند، ولی در واقع دچار هیجان و اضطراب هستند و اغلب در مقابل دیگران حالت خصومت و دشمنی به خود می گیرند. رشد در محیط دیکتاتوری، تأثیرات مختلفی بر محمدرضا داشت. یکی از این تأثیرات، ایجاد عقده احساس کهتری در او بود و او به منظور نفی احساس کهتری خود در برابر دیگران به جست و جوی برتری طلبی برمی آید (فراهانی، ۱۳۸۴، صص ۲۶۹-۲۶۶).

زونیس معتقد است بیماری شخصی، جدایی اجباری از مادر و خواهرها و یک پدر سخت گیر و سلطه طلب و محیطی آمیخته از تملق و چاپلوسی موجب شد که شاه از نوعی عدم اعتماد به نفس و ترس از ناتوانی، آکنده گردد (زونیس، ۱۳۷۸، ص ۹۳). در واقع الگوی تربیتی رضاخان باعث شد که محمدرضا نسبت به زیردست، خشن و بی رحم باشد و در برابر بالادست تمکین نماید؛ چنانچه نسبت به انگلیس و آمریکا در تمام سلطنتش چنین بود. این شخصیت و تمایل به تمرکز شخصی قدرت، محمدرضا شاه را به سلب اختیار و تخریب شخصیت مقامات سیاسی و امی داشت و به تدریج اطراف او را از شخصیت های مستقل و آینده نگر تهی ساخت (سینایی، ۱۳۸۴، ص ۵۶۱).

جلوه های این ویژگی های ذاتی و اکتسابی محمدرضا شاه را می توان در سیاست های بلندپروازانه او دید. شاه رؤیای تبدیل ایران به یکی از پنج قدرت نظامی متعارف جهان را در سر می پروراند. واشنگتن نیز با سپردن وظیفه ژاندارمی خلیج فارس به رژیم او تا حدی سودهای فردی، آرزوهای سرکوب شده و امیدهای پایان ناپذیرش را تأمین نمود (متقی و پوستین چی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۳).

افزایش بهای نفت، غرور کاذب، خودمختاری و استقلال رأی در شاه به وجود آورده بود که احساس می کرد با انباشت هر چه بیشتر دلارهای نفتی دیگر نیازی به تبعیت از روش پیشین حاکمیت نخواهد داشت. با مقایسه ای سطحی دیده می شود که درآمد ایران طی سال های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶، رقمی نجومی بود و

در خلال این مدت، درآمد باور نکردنی ۱۰۸ میلیارد دلار نصیب شاه شد تا برنامه‌های انجام نشده چند سال پیشین را انجام دهد (شاهدی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۹).

بررسی شخصیت محمدرضا انگیزه او را برای نوسازی ایران روشن می‌سازد. در این دهه، او خواستار تغییر چهره ایران بود، اما نه بر اساس تصویر ذهنی خود، بلکه بر اساس تصویری از قدرت و اهمیت بین‌المللی که عظمت‌طلبی خود او را منعکس نماید. این عظمت‌طلبی با تحقیر و تکبر همراه بود. این‌ها از جمله خصوصیات شاه بود که از چشم نزدیکانش و مردم ایران پنهان نمی‌ماند و آن‌ها او را با نکوهیده‌ترین خصوصیات شخصی‌اش می‌شناختند (زونیس، ۱۳۷۰، ص ۳۷). در سال ۱۳۵۲، انعقاد قرارداد نفتی «سن موریس» که به گمان شاه، استقلال نفتی ایران را تأمین کرد، بر نخوت او بیش از پیش افزود. مطابق نظر کاتم، سیاست خارجی شاه در خدمت دو علقه و نفع قرار گرفت؛ یکی نیازها و عقده‌های شاه به شکوه و عظمت و دیگری طرح‌های سلطه‌گرانه و امپریالیستی آمریکا (کاتم، ۱۳۶۳، ص ۱۳۱).

۴-۲- متغیر نقش

مجموعه دوم از متغیرها مربوط به رفتار خارجی است و از نقشی ناشی می‌شود که تصمیم‌گیرنده ایفا می‌کند. آلموند متأثر از تئوری وبر و پارسونز، سیستم سیاسی را یک سیستم کنش فرض کرده است که در آن، نقش به‌عنوان جزء تشکیل‌دهنده سیستم، مشخص می‌نماید هر فرد در هر فرآیند و ساختار معین چه عملی را باید انجام دهد. بر همین اساس، تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی با هر ویژگی اخلاقی و روان‌شناختی، زمانی که موقعیت و مقامی را اشغال می‌نمایند، تحت تأثیر قاطع خصوصیات آن قرار می‌گیرند و همان‌گونه عمل می‌کنند و تصمیم می‌گیرند که در شرح وظایف‌شان قید شده‌است و جامعه از آن انتظار دارد (خوشوقت، ۱۳۷۵، صص ۱۷۷-۱۷۶).

نظام اقتدارگرای ایران عصر پهلوی که شاه به‌عنوان شخص اول مملکت در رأس آن قرار داشت، جهت‌ی جز تشدید تمرکزگرایی نداشت (ازغندی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۳). هر چند قانون اساسی و متمم آن به تفکیک قوا و کارکردهای نهادهای حکومتی اشاره می‌کرد و وظایف شخص شاه را دقیقاً مشخص می‌ساخت، اما تغییراتی که در متمم قانون اساسی توسط مجالس مؤسسان در سال‌های ۱۳۳۶، ۱۳۲۸ و ۱۳۴۶ انجام گرفت و اختیاراتی که به شخص محمدرضا داده شد، موقعیت نهاد سلطنت را از نظر سیاسی قوت بخشید (ازغندی، ۱۳۸۴، ص ۲۴). شخص شاه به روایت پارسونز به‌معنای رژیم بود و پادشاه و کشور معنای مترادفی داشتند. شاه در مرکز دوایری قرار داشت که نقطه ارتباط آن‌ها با یکدیگر فقط شخص خودش بود. درباره خانواده‌های سلطنتی، دولت، حکومت‌های محلی، ساواک و پلیس همه مستقل عمل می‌کردند و جداگانه و مستقیم با شاه تماس داشتند و از شاه فرمان می‌گرفتند (ازغندی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۷).

در قانون اساسی مشروطیت به استقلال و قدرتمندی نخست وزیر به دور از فعالیت‌های پادشاه توجه شده بود، ولی در عمل به استثنای مصدق (نخستین و آخرین نخست وزیر منتخب با رأی نمایندگان مجلس) کمتر نخست وزیری به شیوه قانونی به قدرت رسید. در دوران نخست وزیری هویدا نیز (۱۳۴۳ تا ۱۳۵۶) فرمانروای مملکت شخص شاه بود و سران کشورهای خارجی از طریق سفیران خود با شاه ارتباط داشتند. هویدا ظاهراً نخست‌وزیر قانونی رژیم مشروطه بود ولی در جریان بسیاری از مسائل مملکتی قرار نمی‌گرفت و در تصمیم‌گیری‌های مهم داخلی، سیاست خارجی، امور ارتش و امنیتی مداخله نداشت در حالی که محمدرضا در روزهای آخر سلطنت، او را به‌عنوان نخست وزیر مسؤول مملکت به زندان انداخت و از کشور گریخت (نجاتی، ۱۳۷۷، صص ۳۱۷-۳۱۶). هر چند دوران نخست‌وزیری هویدا دوران افزایش کمی نخبگان دیوانی است، اما از لحاظ کیفی این نخبگان نقشی در پویای تصمیم‌گیری سیاسی نداشتند (از غندی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۲).

در مورد نخبگان مجلس نیز باید گفت بعد از کودتای ۲۸ مرداد، مجلس به یکی از مجاری اعمال قدرت شاه تبدیل شد و به‌رغم تغییراتی که بعد از اصلاحات ۱۳۴۰ در مورد نخبگان مجلس صورت گرفت (از جمله جوان‌تر شدن، افزایش تحصیلات، تغییر پایگاه طبقاتی و غیره)، به تدریج فعالیت مجلس محدود شد و نمایندگان کارآیی قانونی خود را از دست دادند و به‌جای دفاع از حقوق موکلان خود بر ضرورت حفظ سلطنت تأکید کردند (از غندی، همان، صص ۱۳۱-۱۴۳).

شاه از این که هر از چند گاهی، از سرشت استبدادی خود در اداره امور کشور سخن بگوید، پروایی نداشت. یک‌بار، در گفت‌وگو با علم صراحتاً اعلام کرده بود: «اگر قرار باشد در ایران حکومت دموکراسی واقعی برقرار گردد، بیست و هفت میلیون جمعیت ایران، بیست و هفت میلیون رأی مختلف و مخالف یکدیگر می‌دهند» (شاهدی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۵). بنابراین واگذاری مسؤلیت ژاندارمی منطقه به ایران (بر اساس دکترین نیکسون) در نظام سلطنتی که شاه در مرکز قدرت قرار داشت، شاه را برای پیش‌برد منویات زمامدارانه خود، آزاد و رها می‌ساخت.

۳-۴ - متغیر حکومت

چگونگی سازمان یافتن حکومت یکی دیگر از منابع تعیین‌کننده در سیاست خارجی است. حکومت فرآیندی تعریف می‌شود که از طریق آن افراد و مقامات دولتی می‌توانند برای بیان منافع خود، اجرای حقوق و وظایف خود، کاهش اختلافات و همکاری برای تولید کالا و خدمات عمومی با یکدیگر در تعامل باشند (Brinkerhoff, 2005, p.200). همچنین ایده نظام حکومتی، از این باور برمی‌خیزد که دلیل

وجودی حکومت، تدوین و اجرای تصمیم‌هایی برای جامعه است که همانند فرآیند تخصیص ارزش‌ها است (خلیلی، ۱۳۸۸، ص ۸۴).

نکته حائز اهمیت در این میان تأثیر شکل حکومت بر سیاست خارجی کشورهاست. منتسکیو در «روح القوانین» حکومت‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند: جمهوری، سلطنتی و استبدادی (مدنی، ۱۳۷۲، ص ۱۷۹). قبل از انطباق حکومت پهلوی دوم با یکی از این سه نوع حکومت لازم است نکاتی در مورد تصمیم‌گیران دستگاه حکومتی طبق قانون اساسی مشروطه ذکر شود.

با وجود آن که طبق قانون اساسی مشروطیت تصمیمات مهم چه در سیاست خارجی و چه در سیاست داخلی برعهده مجلس بود، قوه مجریه و شخص شاه در رأس آن، موقعیت مجلس را تضعیف کرده و نقش قانونی آن‌را در مقابل قوای دیگر کاهش دادند (ازغندی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۲). محمدرضا اگرچه نظام دوحزبی متشکل از احزاب «ملیون» (به مدیریت علم به‌عنوان حزب منتقد) و «مردم» (به مدیریت اقبال به‌عنوان حزب موافق دولت) را ایجاد کرد، اما در ۱۳۵۳ همین نظام دوحزبی تشریفاتی هم منحل گردید و حزب واحد و فراگیر «رستاخیز» با محوریت عنصر شاهنشاهی و وفاداری همه گروه‌ها به شخص شاه با هدف کنترل عرصه سیاسی شکل گرفت (افضلی، ۱۳۸۶، ص ۳۳۸). حکومت سلطنتی محمدرضا که بعد از تحکیم قدرت از مرداد ۱۳۳۲ شکل استبدادی به خود گرفت، در دهه ۱۳۵۰ شمسی، تنها با زور اسلحه فرمان می‌راند. همچنین ساختار قدرت سیاسی شخصی ایجاب می‌کرد که بازیگران قدرت خود را با شاه و بلندپروازی‌های او هماهنگ سازند و از او تمجید کنند تا از این رهگذر به ثروت و قدرت بیشتری برسند (سردارنیا، ۱۳۸۶، ص ۴۵). از این‌رو، گرایش شدید شاه به شیوه استبدادی حکومت، با انفجار بهای نفت در سال‌های نخست دهه ۱۳۵۰ و افزایش سرسام‌آور درآمدهای کشور در قبال صدور و فروش آن، ارتباط تنگاتنگی داشت (شاهدی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۹). در واقع، بدون نفت تلاش شاه برای اعاده استبداد شرقی نمی‌توانست به‌طور موفقیت‌آمیز صورت پذیرد.

۴-۴- متغیر جامعه‌وی

منظور از متغیر جامعه‌وی، عوامل و عناصر فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی و اقتصادی مؤثر بر سیاست خارجی است. این‌جا بیشتر روند و نتایج نوسازی و توسعه در این دهه (۱۳۵۰) و تأثیرش بر سیاست خارجی بررسی می‌شود.

چون منبع مهم درآمد ارزی ایران نفت و گاز است، اتکای تقریباً انحصاری اقتصاد ایران بر صدور انرژی آن‌را به‌صورت کشوری با اقتصاد تک‌محصولی درآورد. در فاصله سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۹ بیش از ۴۲ درصد از درآمدهای دولت ایران از نفت به‌دست می‌آمد (میرترابی، ۱۳۸۷، ص ۱۳) و می‌توان اصطلاح

دولت رانتیر را برای آن به کار برد. در اقتصاد رانتهی تنها شماری اندک از افراد در تولید رانت (ثروت) نقش دارند و حکومت به عنوان دریافت کننده اصلی رانت خارجی در اقتصاد عمل خواهد کرد؛ بنابراین این امکان را هم می یابند که قدرت سیاسی را نیز در انحصار خود بگیرند (میرترابی، همان، ص ۱۱). محمدرضا در دهه ۱۳۵۰ به منظور دستیابی به توسعه اقتصادی و صنعتی شدن، نیازمند درآمد بیشتری بود. در نتیجه افزایش بها و میزان تولید نفت به عنوان تنها راه حل، سبب توسعه ناموزون (توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی) شد. شاه که گمان می کرد همه چیز را می توان با پول خرید، مقاومت مردم در برابر غربی سازی اجباری جامعه را ناچیز شمرد و به این فکر افتاد که کشور را به صورت ژاپن خاورمیانه و ژاندارم منطقه درآورد (فونتن، ۱۳۶۳، ص ۳۲۷). از این رو شاه نتوانست در حوزه سیاسی نوسازی نماید و این ناتوانی حلقه های پیونددهنده میان حکومت و ساختار اجتماعی را فرسوده کرد، راه های ارتباطی میان نظام سیاسی و مردم را بست و شکاف میان گروه های حاکم و نیروهای اجتماعی مدرن را بیشتر کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۰، ص ۵۲۴).

نیکسون درباره وضعیت اجتماعی و اقتصادی ایران در این زمان معتقد بود: حتی پیش از افزایش تصاعدی بهای نفت در سال ۱۹۷۳، اقتصاد ایران با میزان خیره کننده سالی ۹ درصد گسترش می یافت. بیکاری و پایین بودن ظرفیت اشتغال به کار تقریباً محو شد؛ اما شاه آن قدر که بیشتر آمریکاییان آرزو داشتند، در تأمین حقوق سیاسی مردم پیشرفتی نشان نداد. در واقع ایران از سنت دمکراسی برخوردار نبود (نیکسون، ۱۳۶۴، صص ۴۵۹-۴۵۸).

تلاش برای صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات نیز، جزو پیامدهای پروژه توسعه اقتصادی بود. دو مجموعه عمده از سیاست های پیگیری شده در کشورهای در حال توسعه برای صنعتی شدن عبارتست از: سیاست های جایگزینی واردات؛ سیاست های توسعه صادرات. در دهه ۱۹۵۰ بسیاری از اقتصاددانان معتقد بودند کشورهای در حال توسعه توان محدودی برای دستیابی به رشد اقتصادی از طریق توسعه صادرات دارند و بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته تصور می کردند که تجارت بین الملل نه تنها موجبات رشد آنها را فراهم نمی کند بلکه به زیانشان است. در این دهه بحث برای صنعتی شدن درون نگر از طریق سیاست جایگزینی واردات قدرت یافت و تا دهه ۱۹۸۰ ادامه داشت (تقوی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۸).

هدف از اعمال سیاست جایگزینی واردات در ایران در این دهه رسیدن به خود کفایی صنعتی، قطع وابستگی به خارج و صدور تولیدات مازاد بر نیاز داخلی بود. اما، با وجود سرمایه گذاری های عظیم در صنعت و احداث صنایع غول آسا ولی ناکارآمد و پرهزینه که توان رقابت با تولیدات مشابه خارج را

نداشت، ایران نه تنها موفق به ایجاد تکنولوژی مستقل بومی نشد بلکه در ترکیب واردات و صادرات هم نسبت به گذشته تغییری حاصل نشد و با توجه به درآمد نفت و افزایش قدرت خرید گروه‌هایی از مردم واردات کالاهای تجملی و مصرفی افزایش یافت (مدنی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۷).

۴-۵- متغیر نظام بین‌الملل

نظام بین‌الملل به‌عنوان یک انگاره توصیفی اشاره به نظامی دارد که فرآیند سیاست‌گذاری خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در تحلیل سنتی نظام بین‌الملل تأکید خاصی بر اهداف و سمت‌گیری‌های قدرت‌های بزرگ صورت می‌پذیرد و گفته می‌شود که آن‌ها تأثیر زیادی بر فرآیندها و نتایج دارند، به‌طوری که حذف آن‌ها از نظام، ساختار نظام را تغییر می‌دهد (ایوانز و نونام، ۱۳۸۱، صص ۴۱۹-۴۱۸).

کاپلان ۶ نوع نظام بین‌المللی را از یکدیگر تفکیک کرده است: نظام موازنه قدرت، نظام دو قطبی انعطاف‌پذیر، نظام دو قطبی انعطاف‌ناپذیر، نظام جهانی، نظام سلسله‌مراتبی، و نظام با حق و تسو (kaplan, 1962, p.21). او بعد از بررسی این ۶ مدل می‌گوید که از میان این مدل‌ها تنها برای نظام موازنه قدرت و نظام دو قطبی انعطاف‌پذیر می‌توان شواهد تاریخی یافت (kaplan, 1962, p.37). نظام دو قطبی، نظام پس از جنگ دوم جهانی را توصیف می‌کند که بارزترین خصوصیت آن رقابت بین دو ابرقدرت شرق (شوروی) و غرب (آمریکا) است؛ به‌نحوی که هر یک از آنها به‌صورت یک قطب عمل می‌کردند و گرداگرد آن‌ها کشورهای متحد یا اقمار قرار داشتند. آنچه در سرزمین‌های این دو قدرت برتر جهان رخ می‌داد، بر نظام بین‌المللی شدیداً اثر می‌گذاشت. بدین خاطر آمریکا و شوروی در دوران حاکمیت نظام دو قطبی همواره اعمال‌کننده و شکل‌دهنده نظام بین‌المللی بودند (ازغندی، ۱۳۸۴، ص ۱۷). با توجه به آنچه گفته شد دو مسأله در نظام بین‌المللی دو قطبی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بر سیاست خارجی ایران تأثیرگذار بود.

۴-۵-۱- تنش‌زدایی میان دو ابرقدرت

پس از بحران موشکی کوبا و ماجرای خلیج خوک‌ها، آمریکا و شوروی تصمیم گرفتند اهداف مورد نظر خود را با اتکا به سیاست تنش‌زدایی (دتانت) پیش ببرند. محمدرضا از مسأله تنش‌زدایی چندان راضی به‌نظر نمی‌رسید؛ چرا که این مسأله ممکن بود به ضرر او تمام شود و شرق و غرب با تبابی بر سر حاکمیت ملی در ایران به توافق دست یابند یا این که ایران به صحنه فعالیت نیروهای مخالف رژیم و طرف‌دار شوروی تبدیل گردد (ازغندی، همان، صص ۵۰-۴۸). در این شرایط لازم بود محمدرضا بار دیگر نشان دهد که متحد وفادار آمریکا، نقش ژاندارم منطقه را به‌نحو احسن اجرا خواهد کرد؛ ضمن آن که با تقویت توان

خود از طریق خریدهای تسلیحاتی می‌توانست تا حدی برای مقابله با آثار سوء تنش‌زدایی میان آمریکا و شوروی آمادگی کسب کند. بنابراین افزایش ناگهانی قیمت نفت اقدامی قابل پیش‌بینی محسوب می‌شد. عامل خارجی دیگر در افزایش قیمت نفت به واکنش دو دولت آمریکا و انگلستان برمی‌گشت؛ زیرا این دو انگیزه‌های قوی داشتند که به‌جای مخالفت، با ایران و عربستان سعودی همکاری کرده و هدف آنان را برای درآمد بیشتر تأیید کنند (یرگین، ۱۳۸۰، ص ۶۶). نیاز به وارد کردن نفت برای مصرف داخلی، آمریکا را نیازمند به نفت خاورمیانه می‌کرد، در نتیجه امنیت جریان نفت و در واقع امنیت خلیج فارس مورد توجه آمریکا قرار گرفت (ذوقی، ۱۳۸۱، ص ۳۵۶). افزایش میزان خرید اسلحه، برآیندی بود از تأثیر متقابل دو عامل: یکی، بالارفتن قیمت نفت، و دیگری، محاسبه امنیت خلیج فارس. انتخاب شاه به‌عنوان رهبر پیشرو برای افزایش بهای نفت و پخش نطق‌های او در این خصوص برای اعتبار دادن به او صورت می‌گرفت. اعتبار دادن به شخصی که مقامات غربی در همان زمان با توافق در بالاترین سطوح، مشغول پیاده کردن بزرگ‌ترین طرح‌ها به‌وسیله او در راه پایگاه‌سازی همه‌جانبه ایران برای غرب بودند (رئیس‌طوسی، ۱۳۶۳، ص ۱۶۵).

۴-۵-۲- تحولات ساختاری در صنعت نفت جهان

جنبش‌های ضداستعماری و ناسیونالیستی در کشورهای نفت‌خیز که پیش از آغاز دهه ۱۹۷۰ با هدف اعمال کنترل کشورهای صاحب نفت بر منابع نفتی خود و کوتاه کردن دست شرکت‌های بزرگ نفتی از این منابع شکل گرفت، به تغییر روابط قدرت‌های بزرگ با غول‌های نفتی منجر شد و همین امر به توفیق ناسیونالیسم نفتی در کشورهای صاحب نفت در دهه ۷۰ میلادی کمک کرد. علت شکل‌گیری ناسیونالیسم نفتی، افزایش نگرانی درباره امنیت عرضه نفت و بی‌اعتمادی و بدبینی به فعالیت شرکت‌های چندملیتی نفتی بود (میرترابی، ۱۳۸۶، ص ۱۵۲).

جنگ اکتبر ۱۹۷۳، زمینه مناسبی برای استفاده از نفت به‌عنوان یک سلاح سیاسی برای کشورهای عرب تولیدکننده اوپک فراهم آورد؛ به‌طوری‌که، این کشورها در یک اقدام بی‌سابقه ضمن تحریم صدور نفت به آمریکا قیمت نفت را تا میزان چهار درصد افزایش داده و نخستین اقدام در جهت تعیین قیمت نفت را به‌عمل آوردند و ظاهراً به سلطه مطلق کارتل‌های نفتی در امر قیمت‌گذاری پایان دادند (ذوقی، ۱۳۸۱، صص ۳۵۶-۳۵۳).

در نتیجه این تحولات دولت‌های عضو اوپک از جمله ایران، کنترل منابع نفتی و قیمت آن‌را در دست گرفتند (میرترابی، ۱۳۸۶، ص ۱۵۳). ایران که در آغاز دهه ۱۹۷۰ به‌طور قابل توجهی پرنخوت شده بود بیش از پیش خود را به‌عنوان پیشوای منطقه می‌دید (پولاک، ۱۳۸۶، ص ۱۵۷) و ثروت رو به تزاید ناشی از

افزایش بهای نفت و تسلیحاتی که با آن می‌خرید، به او اجازه داد به فکر ایفای نقش بزرگ‌تری در خاورمیانه بیفتد.

۵- علل طرح دکترین نیکسون بر اساس مدل پیوستگی

دکترین نیکسون راهی برای تحدید و تسهیل مداخله‌ی آمریکا در جهان سوم و از جمله خلیج فارس بود. همراه با سیاست تنش‌زدایی ابرقدرت شوروی، درگیری با چین و جنگ ویتنام، نیکسون و کیسینجر پیچیدگی سیاست‌های منطقه‌ای را به این پرسش ساده تقلیل دادند که آیا پس از خروج بریتانیا، ایران قادر به برقراری صلح در منطقه است یا خیر (Alvandi, 2012, p. 347).

نیکسون می‌نویسد: «در قلب دکترین نیکسون این گفته جای دارد که ممالک مواجه با خطر تهاجم کمونیست‌ها، مسؤولیت اولیه برای دفاع از خودشان را باید خودشان برعهده گیرند. معنی گفته یاد شده این نیست که نیروهای آمریکا هیچ نقش نظامی ندارند، معنی‌اش این است که ممالک تهدیدشده باید خواهان تحمل بار اولیه تأسیس نیروی انسانی باشند» (نیکسون، ۱۳۶۴، ص ۱۸۸). بنابراین، آمریکا بدون این‌که از تعهدات خود برای پشتیبانی از کشورهای دوست و متحد در برابر تهدید شوروی سر باز زند، قسمت عمده مسؤولیت دفاع از خود را در بحران‌های منطقه‌ای به دوش این کشورها گذاشت و نقش آمریکا محدود به کمک‌های تسلیحاتی و اقتصادی ماند (امینی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۹)، تا هم منافع حاصل از جریان نفت برای آمریکا محفوظ بماند و هم نوعی توازن جهانی در برابر تهدید دائمی توسعه‌طلبی شوروی انجام گیرد (Naji and javan, 2011, p. 213). در این دکترین، اگرچه به عربستان اشاره شده بود، اما ایران به مهم‌ترین دژ منطقه‌ای آمریکا تبدیل شده بود (Zanchetta, 2009, p. 5). در ادامه به مهمترین عوامل مؤثر در طراحی دکترین نیکسون اشاره می‌شود.

۵-۱- متغیر فرد

ویژگی‌های شخصیتی فرد، برداشت‌ها و تصوّرات، سبک رهبری و شیوه‌ی تصمیم‌گیری، جهان‌بینی و نظام باورهای تصمیم‌گیرندگان می‌تواند به درک رفتار تصمیم‌گیرنده کمک کند. طبق نظر باربر رؤسای جمهور را می‌توان بر اساس دو بُعد «منش ریاست جمهوری» شناخت؛ اثری‌ای که رئیس جمهور به کار اختصاص می‌دهد (فعال یا غیر فعال) و خرسندی شخصی از وظایف ریاست جمهوری (منفی یا مثبت). بُعد نخست، برداشت رئیس جمهور را از شرح وظیفه‌اش نشان می‌دهد. رئیس جمهوری که فعال باشد با شوق و انرژی به چالش و رهبری برمی‌خیزد، درحالی‌که رئیس جمهور غیرفعال ترجیح می‌دهد در مسیری ثابت و آرام حرکت کند. بُعد دوم سطح رضایت رئیس جمهور را از شغلش منعکس می‌کند. این حالت

متغیر است؛ زیرا برخی از این شغلی که به دست آورده رضایت نداشته و با ناخرسندی به بار مسئولیت ترس آور آن نگریده‌اند. بر اساس این دو بعد، منش هر رئیس جمهور در یکی از ۴ مقوله قرار می‌گیرد:

فعال مثبت، که می‌خواهد به نتایج بیشتری برسد؛

فعال منفی، که هدفش کسب و حفظ قدرت است؛

غیرفعال مثبت، که می‌خواهد دوستش بدارند؛

و غیرفعال منفی، که بر فضیلت اجتماعی تأکید دارد.

از بین این چهار مورد، منش فعال مثبت، بهتر مستعد هدایت سیاست خارجی کشور و مواجهه با چالش‌ها و بحران‌ها است؛ مانند منش کندی در مدیریت بحران کوبا (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۲، ص ۷۳۲).

نیکسون همانند ترومن و جانسون در خانواده‌های متعلق به طیف حکومت‌گر زاده نشد، اما زندگی سیاسی او به‌طور گریزناپذیری با آن پیوند خورده بود. در ۱۹۴۶ او وکیل یک شهر کوچک بود که هرگز نه دفتر انتخاباتی ایجاد کرده بود و نه حتی عوامل خاصی در شهر داشت. با وجود این، ۶ سال بعد او معاون رئیس جمهور تازه‌انتخاب‌شده یعنی آیزنهاور شد (پرلاف، ۱۳۷۱، ص ۱۹۷).

نیکسون، رئیس جمهوری با منش فعال منفی بود: خطر در ریاست جمهوری او همانند باوری است که ویلسون، هوور و جانسون به آن تسلیم شدند؛ بستگی انعطاف‌ناپذیر نسبت به خط مردود سیاسی (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۲، ص ۷۳۲). نیکسون در دوران ریاست جمهوری خود از کابینه‌ای قدرتمند و تیم خبره‌ای از مشاوران بهره‌مند بود که چهره‌هایی چون راجرز (وزیر امور خارجه)، لرد (وزیر دفاع)، کانلی (وزیر خزانه‌داری) و کیسینجر (مشاور امنیت ملی) را در برمی‌گرفت. اما او خیلی زود در تصویب برنامه‌های داخلی خود با مخالفت کنگره، که دارای اکثریت دموکرات بود، مواجه شد و روزبه‌روز منزوی‌تر و تنها تر گشت (داری‌شر، ۱۳۶۹، ص ۲۷).

منش فعال منفی ریاست جمهوری نیکسون در گفته‌هایش نمایان است: «من مقام ریاست جمهوری را خود خواسته‌ام و برای احراز آن مبارزه کرده‌ام و به‌خاطر آن جنگیده‌ام و اغلب اوقات از اجرای این وظیفه لذت برده‌ام. ولی مثل اغلب رهبران جلدی هرگز چیز عجیب و غریبی در آن نیافته‌ام» (نیکسون، ۱۳۶۳، ص ۴۴۲)؛ یا، «تا وقتی من رئیس جمهور بودم، خیلی کمتر مسائل مهم را در دفتر بیضی شکل کاخ سفید حل و فصل می‌کردم و وقتی می‌خواستم تصمیم مهمی بگیرم همیشه سعی می‌کردم در سالن لینکلن یا در کتابخانه کوچک کمپ دیوید یا سالن کلمات انزوا اختیار کنم و می‌دانستم که من در

جاهای مساعد برای تنها بودن و دور از جنجال و آشنگتن بهتر می‌توانم فکر کنم و تصمیم بگیرم» (نیکسون، همان، ص ۸۵).

نیکسون قبل از ریاست جمهوری در ارتباط با سیاست آسیایی این دیدگاه را داشت که آمریکا باید دارای موقعیت نظامی نفوذناپذیری در سوی دیگر اقیانوس آرام باشد و آنرا حفظ نماید. او جنگ جاری در ویتنام را جنگ برای تمامی آسیایی‌ها قلمداد می‌کرد و حضور قوی آمریکا در منطقه را ضروری می‌دانست (ترابی، ۱۳۷۹، صص ۱۷۲-۱۷۶). اما پس از انتخابات، اعلام کرد که ایالات متحده در موقعیت‌هایی همچون ویتنام دخالت نخواهد کرد. به نظر می‌رسد به دلیل همین منش فعال منفی، حفظ وضع موجود و جایگزین نمودن رژیم‌ها و نظام‌های پایدارتر و استوارتر به جای حکومت‌های لرزان و متزلزل در صحنه بین‌المللی تحت کنترل و رهبری آمریکا، نخستین هدف دکترین نیکسون/کیسینجر بود (ترابی، ۱۳۷۹، ص ۱۸۶). این تصمیم سبب شد دولت نیکسون کمک نظامی بیشتری برای قدرت‌های منطقه-ای که به‌مثابه تضمین‌کنندگان ثبات در مناطق خاص جهان عمل می‌کردند، فراهم آورد. حمایت آمریکا از شاه ایران شکلی از این ایده بود (هانی مکی، ۱۳۸۹، ص ۹۱).

۵-۲- متغیر نقش

بر مبنای عامل نقش، تأثیر سمت افراد در ساختار حکومت بر سیاست خارجی بررسی می‌شود. در سیاست خارجی حکومت آمریکا نیز مانند سایر حکومت‌ها، سیاست‌گذاران با در اختیار گرفتن نقش‌ها و موقعیت‌های رسمی در ساختار قدرت، بر تصمیمات سیاست خارجی تأثیر می‌گذارند، به‌ویژه در شرایطی که نیاز به نوآوری و تطبیق با واقعیت‌های جدید محسوس است.

در قرن بیستم، پنج رئیس‌جمهور در آمریکا هدایت سیاست خارجی را شخصاً به‌عهده گرفتند: روزولت، ویلسون، هوور، کندی و نیکسون (شولزینگر، ۱۳۷۹، ص ۲۹). اهمیت یافتن رئیس‌جمهور آمریکا در امور خارجی، تا حدودی نشأت گرفته از اختیاری است که در قانون اساسی به او اعطا شده است. قانون امنیت ملی هم که در ۱۹۴۷ و با هدف روشن ساختن اختیارات رئیس‌جمهور در مسائل خارجی به تصویب رسید، تأسیس «شورای امنیت ملی» را پیش‌بینی کرد. مشاور امنیت ملی تا دهه ۱۹۶۰ فعالیت چندانی نداشت، اما از دوره ریاست جمهوری کندی به بعد به‌صورت یک جایگاه قدرتمند درآمد (شولزینگر، ۱۳۷۹، ص ۳۲). نیکسون با قرار دادن شورای امنیت ملی در کانون سیستم سیاست‌گذاری در جهت اعاده ربط بین اجزای سیستم و انتظام عملکردی آن‌ها برآمد و کیسینجر (مشاور امنیت ملی) که تقریباً ریاست تمام کمیته‌های بین‌سازمانی سیستم را بر عهده داشت، نقش مهم و محوری در امنیت ملی یافت. با افزایش نفوذ شخصی کیسینجر، کارکرد سیستمی دقیق شورای امنیت ملی رو به تحلیل می‌گذاشت

و هیچ چیزی نمی توانست آنرا روشن تر از این نشان دهد که اکنون نیکسون و کسینجر بیشتر به حساب می آمدند تا سیستم شورای امنیت ملی (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۲، ص ۵۰۴).

ناگفته نماند که رؤسای جمهور آمریکا به دلیل دیدگاه‌ها و الزام‌های سیاسی با محدودیت‌هایی مواجه هستند که بازتاب آن تحدید حق انتخاب آن‌ها و تحمیل برخی محدودیت‌ها بر آراءشان خواهد بود. به عبارت دیگر، پیامد طبیعی این وضعیت را باید محدود شدن مقام ریاست جمهوری به علت تقاضاهای مرتبط با منافع ملی دانست (کیوان حسینی، ۱۳۸۸، ص ۳۹).

بدین ترتیب نخستین بار نیکسون و کسینجر با این هدف که بار دیگر به هم‌پیمانان آسیایی خود اطمینان دهند که آن‌ها را تنها نخواهند گذاشت و نیز برای این‌که جامعه‌ی آمریکا و هم‌پیمانان خود را مجاب کند که از ویتنامی دیگر پرهیز خواهد کرد، دکترین خود را پایه‌گذاری کردند (متقی و پوستینچی، ۱۳۹۰، ص ۱۹۵).

۵-۳- متغیر حکومت

پرسش اساسی در رابطه با این متغیر عبارت است از این‌که در فرآیند سیاست‌گذاری در حوزه‌های سیاست خارجی و دفاعی، کدام نهاد موضع نیرومندتری دارد؛ ریاست جمهوری یا کنگره. در پاسخ به این پرسش، دو نگرش عمده وجود دارد: نگرش «سیاسی-حقوقی» و نگرش «جامعه‌شناختی-اقتصاد سیاسی». بر اساس نگرش سیاسی-حقوقی، تمرکز قدرت در دست قوه مجریه است و با وجود کوشش‌های گوناگون، کنگره از توان لازم یا اراده قوی برای محدود کردن قدرت رئیس جمهور در تنظیم سیاست خارجی و دفاعی برخوردار نبوده است. اما نگرش جامعه‌شناختی-اقتصاد سیاسی، نهادهای کنگره و ریاست جمهوری را همانند نهادهای دیگر در شبکه‌هایی از تحولات و شرایط اقتصادی و اجتماعی می‌بیند که آن شبکه‌ها رفتار ویژه‌ای را بر این نهادها تحمیل می‌کنند.

از دیدگاه اول، یعنی نگرش حقوقی-سیاسی باید گفت که مطابق نخستین قانون اساسی آمریکا، قوه مجریه نمی‌توانست هیچ سیاست و برنامه‌ای را بدون تعیین و تصویب هزینه‌های آن توسط کنگره، اجرا کند و اعضای کنگره از مصونیت‌های وسیع حقوقی در حوزه خدمات خود برخوردار بودند (خلیلی، ۱۳۸۸، ص ۴۷). اما، بررسی نقش کنگره در عرصه سیاست خارجی قبل از هر چیز به «روابط متقابل آن با رئیس جمهور» ارتباط دارد؛ به این صورت که از ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۵ که دوره موافقت کنگره با سیاست خارجی بود، کنگره قطعنامه‌هایی را گذراند که به رؤسای جمهور اختیار وسیع می‌داد تا راجع به منازعات در خاورمیانه، برلن، کوبا، تنگه‌های چین و ویتنام هر گونه که خود مناسب می‌دانست، تصمیم بگیرند.

در پی تجهیز نظامی وسیع ویتنام در ۱۹۶۵، مطیع بودن کنگره به تدریج ناپدید شد. تصمیم نیکسون در توسعه جنگ ویتنام به کامبوج در بهار ۱۹۷۰ سبب شد کنگره، قطعنامه اختیارات جنگ را علی‌رغم وتوی رئیس‌جمهور نیکسون، و تو کند (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۲، صص ۶۰۶-۶۰۴). با این حال واقعیت دیگری را که در فاصله ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۶، نمی‌توان نادیده گرفت، رشد قدرت ریاست جمهوری در سیاست‌گذاری است که ناشی از قدرت‌یابی این نهاد در دوران ریاست جمهوری جانسون و نیکسون است (کیوان-حسینی، ۱۳۸۸، صص ۳۴-۳۸). طرح دکترین‌های سیاسی در سیاست خارجی آمریکا همواره نمایان‌گر میزان ابتکار رهبران آمریکایی برای مدیریت رفتار خارجی کشورشان در برهه‌ای خاص بوده است (شافریتز و بوریک، ۱۳۹۰، ص ۲۹۵)؛ بنابراین، دکترین نیکسون نوعی فرصت‌سازی از محدودیت‌های سیاست‌گذاری بود.

از نگاه دوم، یعنی نگرش جامعه‌شناختی باید گفت در اوایل دهه ۱۹۷۰ به نظر می‌رسید دستگاه حکومتی سلطه خود را از دست داده و نمی‌تواند وفاداری و اعتقاد عامه مردم را به خود حفظ کند (زین، ۱۳۹۰، ص ۷۰۹). در این میان فشارهای مجتمع‌ها و شرکت‌های نظامی - صنعتی آمریکا را نیز برای تغییر استراتژی آمریکا نمی‌توان نادیده انگاشت. میلز یکی از نخبگان منتقد آمریکایی معتقد است پس از جنگ جهانی دوم، نظامیان و صاحبان صنایع که سازندگان مجتمع‌های صنعتی هستند تصمیم‌های اصلی را در مورد سیاست خارجی و دفاعی اتخاذ کرده‌اند (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۲، ص ۵۸۵). چون جنگ طولانی آمریکا با ویتنام با سلاح‌های کوچک و غیراستراتژیک اداره می‌شد، عایدات معتابهی برای شرکت‌های نظامی - صنعتی به‌همراه نداشت. شرکت‌های مزبور خواهان تغییر استراتژی آمریکا بودند تا امکانات مناسب‌تری در جهت دستیابی به بازارهای پرسود و جدید جهان برای آنان فراهم گردد (ترابی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۵). اگرچه دکترین نیکسون در پی به‌حداقل رساندن نقش پلیسی آمریکا در جهان بود اما با تشویق رژیم‌های وابسته به آمریکا برای مسلح شدن بیشتر، هم می‌توانست خواسته گروه‌های فشار را برآورده سازد و هم عاملی بر قدرت‌یابی مجدد نهاد ریاست جمهوری باشد (شافریتز و بوریک، ۱۳۹۰، ص ۲۹۶).

۴-۵- متغیر غیر حکومتی

این متغیر متشکل از جنبه‌های غیر حکومتی یک نظام سیاسی است که بر رفتار خارجی‌اش تأثیر می‌گذارد. برای مثال، امروزه دولت‌ها برای شکل دادن به سیاست خارجی مؤثر، علاوه بر توجه به واقعیت‌های بین‌المللی باید افکار عمومی را نیز مد نظر داشته باشند (متقی و پوستین‌چی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۳). به‌دنبال شکست سیاسی و نظامی آمریکا در ویتنام، علاوه بر آن که محافل سیاسی و بین‌المللی این اقدامات تجاوزکارانه را مورد انتقاد شدید قرار دادند، افکار عمومی آمریکا نیز سیاست‌های مداخله‌جویانه رهبران

این کشور را که فاقد دستاورد سیاسی و نظامی بود مورد انتقاد قرار دادند. در نتیجه دو مسأله در این زمینه، در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۷۰ در طرح دکترین نیکسون تأثیر گذار بود.

۵-۴-۱- مخالفت با بین‌الملل گرایی

این دیدگاه که آمریکا باید نقش فعالی در امور جهانی به عهده گیرد در سراسر ایام جنگ سرد از حمایت عمده و پایداری برخوردار بود. اما طی سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ بالاخص، حمایت از بین‌الملل گرایی کاسته شد. نیکسون در این زمینه معتقد بود: «در سال ۱۹۶۹ که به ریاست جمهوری رسیدم، واضح بود که استراتژی آمریکا در ویتنام نیازمند تجدید نظر شدید است. دولت من متعهد به تهیه استراتژی مشخص و باقاعده‌ای شد که به درگیری آمریکا در جنگ پایان می‌بخشد و این توان را به ویتنام جنوبی می‌داد که خود به تنهایی در جنگ پیروز شود. هدف ما عبارت بود از در پیش گرفتن سیاست ویتنامی کردن جنگ به جای سیاست آمریکایی گشتن جنگ که از ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۸ رخ داده بود» (نیکسون، ۱۳۶۴، صص ۱۸۸-۱۸۷). در نتیجه آمریکا بعد از درگیری وسیع و بی‌نتیجه خود در ویتنام از اواسط ریاست جمهوری جانسون در صدد بود مسئولیت‌های بیشتری را بر عهده متحدان خود در مناطق مختلف از جمله خلیج فارس بگذارد (سینایی، ۱۳۸۴، ص ۴۷۹). به منظور انجام این تدابیر رهبران آمریکا کمک تسلیحاتی به کشورهایی از قبیل ایران را تبدیل به فروش اسلحه کردند و در ایران نیز با افزایش بهای نفت، وجوه لازم برای خرید جنگ افزار در اختیار شاه قرار می‌گرفت.

۵-۴-۲- سیاست پوستیژ

رؤسای جمهور آمریکا دربارهٔ محبوبیت‌شان نزد مردم آمریکا حساسیت دارند؛ زیرا این امر بر توانایی آنان در مقابله با دیگرانی که در روند سیاسی دخالت دارند، تأثیر می‌گذارد. وضعیت اقتصادی هم مهم‌ترین شاخص سنجش میزان محبوبیت ریاست جمهوری است. برای نیکسون استمرار جنگ ویتنام عامل مهمی در از دست دادن قابل توجه اعتماد عمومی نسبت به رهبری‌اش بود (کگلگی و ویتکف، ۱۳۸۲، صص ۳۹۷-۳۹۶). این جنگ غیر شرافتمندانه دقیقاً همان چیزی بود که ضدآمریکاگراها به دنبال آن بودند تا این مسأله را که آمریکا شیطان است، ثابت کنند (Grabinski, 2005, p. 20). هرچه تعهد، هزینه نظامی و تعداد سربازان آمریکا در ویتنام بیشتر می‌شد و هرچه تعداد و میزان بمباران زن‌ها و بچه‌های ویتنام شمالی و جنوبی افزایش می‌یافت، انتقادات بیشتری بر سیاست‌های آمریکا وارد می‌شد. این موضوع باعث شد تمام جنبه‌های زندگی آمریکایی زیر سؤال برود. در نتیجه، برخی از دانشجویان به این نتیجه رسیدند که در جامعه‌ای شیطانی و استبدادی زندگی می‌کنند که نه تنها خارجیان بلکه آمریکاییان را هم استثمار می‌کند (آمبروز، ۱۳۸۶، ص ۳۰۷). برای خیلی‌ها مسأله فقط این بود که چرا ایالات متحده نمی‌-

تواند در این جنگ پیروز شود در حالی که تا این زمان ۴۰ هزار سرباز آمریکایی کشته و زخمی شده بودند بدون آن که پایانی برای جنگ در چشم‌انداز باشد.

نیکسون معتقد بود که «این جنگ برای آمریکاییان تجربه‌ای زخم‌زننده و دردناک و برای ویتنامی‌ها تجربه‌ای در چشیدن طعم درنده‌خویی و سبیت بود و بالاخره فرصتی برای شوروی که استثمار و سودجویی کند» (نیکسون، ۱۳۶۴، ص ۱۷۲). بنابراین نیکسون با «ویتنامی کردن جنگ»، منفورترین ناخوشایندترین جنبه آن را از دیدگاه مردم به پایان می‌رساند، که عبارت بود از درگیری و تلف شدن سربازان آمریکایی در خاک کشور دور دست (زین، ۱۳۹۰، ص ۶۳۷). دکترین نیکسون با محدود ساختن تعهدات بین‌المللی آمریکا، نوعی دلجویی از افکار عمومی محسوب می‌شد تا بیش از این رسالت آمریکایی‌ها در جهان زیر سؤال نرود.

۵-۵- متغیر نظام بین‌الملل

در بررسی این متغیر به تحولات نظام سیاسی و اقتصادی بین‌المللی و تأثیر آن بر سیاست خارجی آمریکا اشاره می‌شود.

۵-۵-۱- نظام سیاسی بین‌الملل

ساخت و پرداخت دکترین‌های امنیتی، دفاعی و راهبردی در دستگاه سیاست خارجی آمریکا، همواره باز نمودی سنجش‌گرانه از تحولات نظام بین‌المللی بوده است و نشان از سیاست خارجی انطباق‌جویانه این کشور دارد. دکترین نیکسون، نشان‌گر سرشت انطباق‌پذیر سیاست خارجی آمریکا در مقابل چالش‌های آن مقطع تاریخی است (خلیلی و صلواتی‌طرقی، ۱۳۸۹، صص ۸۸-۸۷). در پی به‌بن‌بست رسیدن تحرکات نظامی ایالات متحده در ویتنام، دولت نیکسون متقاعد شد که ادامه روند موجود، منافی را برای واشنگتن در پی نخواهد داشت. بدین‌سان نیکسون با هدف رهایی از ورطه‌ای که سیاست خارجی آمریکا آن را آفریده بود، با توسل به روش‌های مسالمت‌آمیز و از طریق مذاکره سعی کرد بحران ویتنام را حل و فصل کند. تجربه ناموفق مداخله نظامی آمریکا در ویتنام، دولت نیکسون را با این واقعیت روبه‌رو ساخت که ایالات متحده نمی‌تواند به‌تنهایی در منازعات و بحران‌های بین‌المللی درگیر شود؛ زیرا این امر زیان‌های جبران‌ناپذیری را متوجه ایالات متحده خواهد کرد (الحسنی، ۱۳۷۴، ص ۷۸).

در اوایل دهه ۱۹۷۰ نیز، با ایجاد تناسب بین نیروهای آمریکا و شوروی، نوعی توازن در صحنه بین‌المللی پدید آمد که به توازن وحشت معروف گردید (ترابی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۱). همچنین، خلاء قدرت ناشی از خروج بریتانیا از منطقه، همراه با ظهور امواج ملی‌گرایانه و چپ‌روانه در کشورهای عرب و هراس از نفوذ کمونیسم، حمایت از رژیم‌های دیکتاتوری و نظامی را از طریق کمک‌های اقتصادی و نظامی

تشدید کرد. از نظر سیاست گذاران آمریکایی، امنیت این منطقه با حاکمیت پادشاهی‌های محافظه‌کار طرفدار غرب و حضور نظامی بریتانیا میسر می‌شد، اما با اعلام خروج نیروهای بریتانیا از یک سو، و افزایش تهدیدات نفوذیابنده شوروی در منطقه از سوی دیگر، آمریکا به الگوی جدیدی برای حفظ امنیت منطقه نیاز پیدا کرد (خلیلی و صلواتی طرقي، ۱۳۸۹، صص ۸۹-۸۸). دکترین نیکسون راه‌بردی برای جایگزین کردن سلتفود کمونیسم و شگردهای جدید برای اجرای سیاست سنتی «مهارسازی» محسوب می‌شد.

۵-۲- اقتصاد سیاسی جهانی

در فاصله زمانی بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۰ سلسله تحولاتی در اقتصاد جهانی به وجود آمد که با دوره افول برتری آمریکا هم‌زمان بود. مشکلات آمریکا در زمینه تراز تجاری و تراز پرداخت‌ها را می‌توان تا حد زیادی ناشی از فعل و انفعال سیاست داخلی و خارجی آمریکا در اواسط دهه ۱۹۶۰ دانست (لارسون و اسکیدمور، ۱۳۷۶، ص ۱۰۹). کسری مزمن تراز پرداخت‌های آمریکا که بی‌تأثیر بر وضعیت اقتصادی سایر کشورهای صنعتی نبود، یکی از دلایلی بود که نظام ارزی برتن‌وودز را دچار مخاطره کرد. در نظام برتن‌وودز، آمریکا و دلار آن نقش مهمی داشت، اما این نقش در فاصله سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۱ که سال‌های آغاز و پایان این نظام بود تغییر یافت (تقوی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۴). نیکسون برای زنده کردن سلطه اقتصادی آمریکا نمی‌توانست هیچ کاری انجام دهد، اما استدلال می‌کرد که نجات آمریکا از ویتنام باعث می‌شود که اقتصاد آمریکا در یک دنیای رقابت‌آمیز از قدرت مانور بیشتری برخوردار شود (کگللی و ویتکف، ۱۳۸۲، ص ۵۰۸). نیز در اوایل دهه ۱۹۷۰، غرب متوجه شد که دو خطر عمده، اقتصاد صنعتی کشورهای سرمایه‌داری را تهدید می‌کند: بی‌ثباتی منطقه خاورمیانه و پایان‌پذیری نفت آن.

این تهدیدهای عمده، کشورهای غربی و در رأس آن‌ها آمریکا را واداشت تا از یک طرف برای فراهم ساختن زمینه ثبات در منطقه خاورمیانه بکوشند و از طرف دیگر برای توسعه تولید منابع نفت و انرژی‌های دیگر در نقاط مختلف جهان به اجرای طرح‌هایی دست زنند (رئیس‌طوسی، ۱۳۶۳، ص ۱۵۰). دکترین نیکسون ضمن این که هزینه تعهدات بین‌المللی آمریکا را کاهش می‌داد، با واگذاری مسؤلیت ثبات خلیج فارس به متحدانش در آن منطقه، بهره‌برداری بی‌دغدغه آمریکا از نفت خاورمیانه را تضمین می‌کرد.

نتیجه‌گیری

سیاست نفتی ایران در دهه ۱۳۵۰ با دکترین نیکسون، هم‌پوشانی هم‌زمان داشت. کارویژه دکترین نیکسون رهاسازی آمریکا از تنگنایی بود که در نظام بین‌الملل با آن‌ها مواجه بود. ولی، سیاست نفتی دهه ۱۳۵۰ ایران، در راستای وظایفی بود که دکترین «دو ستون» نیکسون برای ایران در نظر گرفته بود. در واقع،

سیاست نفتی ایران وابسته به دکترین نیکسون و نتیجه قهری آن به‌شمار می‌رفت؛ از سوی دیگر، سیاست نفتی ایران هم حاکی از وابستگی جامعه در حال نوسازی ایران به درآمدهای حاصل از فروش نفت و مناسبات ناشی از آن است. در ایران، دو متغیر شخصیت (اقتدارگرایی محمدرضا و باورهای شخصی او برای تقویت بنیان‌های نظام سیاسی و اجتماعی) و شرایط جامعه‌ی (نیاز جامعه ایرانی به نوسازی و رهاشدن از عقب‌ماندگی)، به ترتیب، بیشترین تأثیر را در اتخاذ سیاست جدید نفتی ایفا کردند. در اتخاذ دکترین نیکسون، متغیرهای نظام بین‌الملل (توازن قدرت و تنش‌زدایی میان شوروی و آمریکا)، نقش (قدرت هم‌افزاینده و شگفت‌آور حاصل از اتحاد نقش و جایگاه دیوان‌سالارانه نیکسون-کیسینجر) و شخصیت (فعال‌گرایی نیکسون به همراه ذهنیت شدیداً عمل‌گرای کیسینجر)، به ترتیب، بیشترین نقش را در تدوین دکترین نیکسون ایفا نمودند. جدول زیر، به‌عنوان نتیجه پژوهش، تأثیرپذیری سیاست نفتی از دکترین نیکسون را نشان می‌دهد.

متغیرهای مؤثر	سیاست نفتی ایران (۱۳۵۰)	دکترین نیکسون (۱۹۷۰)	نتیجه‌گیری
فرد	نظریه شخصیت مقتدر	منش فعال- منفی نیکسون	دکترین نیکسون و اعطای نقش ژاندارمی به ایران، تشویق بلندپروازی‌های شاه
نقش	محمدرضا: شاه نظام سلطنتی	نیکسون: رئیس‌جمهور آمریکا کیسینجر: مشاور امنیت ملی و وزیر امور خارجه	محمدرضا، شاه‌شاهان در منظومه قدرت سیاسی
حکومت	حکومت استبدادی	نگرش سیاسی-حقوقی / نگرش جامعه‌شناختی	کلاپنتالیسم در ساخت شخصی قدرت سیاسی
شرایط جامعه‌ی	صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات، توسعه ناموزون	مخالفت با بین‌الملل‌گرایی در افکار عمومی و سیاست پرستیژ	اقتصاد رانتی
نظام بین‌الملل	تنش‌زدایی میان آمریکا و شوروی، تحولات ساختاری در صنعت نفت جهان	توازن قدرت میان آمریکا و شوروی، تحولات در اقتصاد سیاسی جهان	دکترین نیکسون و فروش تسلیحات به ایران، بازگشت دلارها به آمریکا

منابع

- آبراهامیان، ی. (۱۳۸۰). *ایران بین دو انقلاب* (ترجمه ا. گل محمدی و م. ا. فتاحی). تهران: نشرنی.
- آمبروز، ا. (۱۳۶۹). *روند سلطه‌گری* (ترجمه ا. تابنده). تهران: چاپخش.
- ازغندی، ع. (۱۳۸۴). *روابط خارجی ایران*. تهران: قومس.
- ازغندی، ع. (۱۳۷۹). *نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*. تهران: قومس.
- اسدی، ب. (۱۳۸۱). *خلیج فارس و مسائل آن*. تهران: سمت.
- افضلی، ر. و دیگران. (۱۳۸۶). *دولت مدرن در ایران*. قم: دانشگاه مفید.
- الحسنی، س. (۱۳۷۴). *مبانی تفکر رؤسای جمهور آمریکا* (ترجمه ص. ماجری). تهران: اطلاعات.
- امینی، ع. (۱۳۸۱). *تاریخ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی*. تهران: صدای معاصر.
- ایوانز، گ. و نونام، ج. (۱۳۸۱). *فرهنگ روابط بین‌الملل* (ترجمه ح. مشیرزاده و ح. شریفی). تهران: میزان.
- برودین، و. و دیگران. (۱۳۵۳). *راز آشکار* (ترجمه م. تقوی و ع. کوثری). تهران: کومش.
- پرلاف، ج. (۱۳۷۱). *سایه‌های قدرت* (ترجمه ک. میرزایی). تهران: رسا.
- پولاک، ک. (۱۳۸۶). *معمای ایران: تعارض در روابط ایران و آمریکا* (ترجمه م. صمیمی). تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- ترابی، ی. (۱۳۷۹). *روابط ایران و آمریکا*. تهران: عروج.
- تقوی، م. (۱۳۷۹). *اقتصاد سیاسی بین‌الملل*. تهران: وزارت امور اقتصاد و دارایی.
- حمیدی‌نیا، ح. (۱۳۸۲). *ایالات متحده آمریکا*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- خلیلی، م. (۱۳۸۷). *مجلس شورای اسلامی و روابط خارجی: (نفوذپذیری - تصمیم‌گیری) پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۳(۲).
- خلیلی، م. (۱۳۸۸). *نظام حقوق اساسی مقایسه‌ای و دانش مطالعات منطقه‌ای*. *مطالعات اورآسیای مرکزی*، ۲(۵).
- خلیلی، م. و صلواتی طرقی، ف. (۱۳۸۹). *پیوند حامی پیرو و سقوط نظام پهلوی، ساختار توازن قدرت و کارگزار انقلابی*. *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۶(۱).
- خوشوقت، م. (۱۳۷۵). *تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- دربی‌شر، ی. (۱۳۶۹). *تحولات سیاسی در ایالات متحده* (ترجمه ر. قاسمیان). تهران: انقلاب اسلامی.
- دهقانی فیروزآبادی س. ج. (۱۳۸۸). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: سمت.
- زونیس، م. (۱۳۷۰). *شکست شاهانه* (ترجمه ع. مخبر). تهران: طرح نو.
- زونیس، م. (۱۳۷۸). *روانشناسی نخبگان سیاسی ایران* (ترجمه پ. صالحی و س. امین‌زاده و ز. لبادی). تهران: چاپخش.
- زین، ه. (۱۳۹۰). *تاریخ آمریکا از ۱۴۹۲ تا ۲۰۰۱*. ترجمه (م. صالحی علامه). تهران: آمه.

- رئیس‌طوسی، ر. (۱۳۶۳). نفت و بحران انرژی. تهران: کیهان.
- ذوقی، ا. (۱۳۸۱). مسائل اقتصادی و سیاسی نفت ایران. تهران: پاژنگ.
- ساعتچی، م. (۱۳۷۷). نظریه پردازان و نظریه‌ها در روانشناسی. تهران: سخن.
- سردارنیا، خ. (۱۳۸۶). تبیین ساختار گرای سیاسی-اقتصادی از فساد اقتصادی در ایران (پهلوی دوم ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷). پژوهشنامه علوم سیاسی، ۲ (۱).
- سینایی، و. (۱۳۸۴). دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران. تهران: کویر.
- سیف‌زاده، ح. (۱۳۷۶). مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی. تهران: وزارت امور خارجه.
- سیف‌زاده، ح. (۱۳۸۲). اصول روابط بین‌الملل. تهران: میزان.
- شافریتز، ج. و بوریک، ک. (۱۳۹۰). سیاست‌گذاری عمومی در ایالات متحده آمریکا (ترجمه ح. ملک‌محمدی). تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- شاهدی، م. (۱۳۸۲). حزب رستاخیز؛ اشتباه بزرگ. جلد اول. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- شولزینگر، ج. (۱۳۷۹). دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم (ترجمه م. رفیعی مهرآبادی). تهران: وزارت امور خارجه.
- عطایی، ف. و منصوری مقدم، ج. (۱۳۹۸). سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحده آمریکا از منظر نظریه پیوستگی جیمز روزنا در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷. دانش سیاسی، ۴ (۲).
- فراهانی، ح. (۱۳۸۴). روانشناسی شخصیت شاه، در کتاب سقوط؛ مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- فونتن، آ. (۱۳۶۳). یک بستر و دو رؤیا، تاریخ تنش‌زدایی (۱۹۸۱-۱۹۶۲) (ترجمه ع. مهدوی). تهران: نشر نو.
- غنیمی فرد، ح. و احدی فر، س. (۱۳۷۴). درآمدهای نفتی، توسعه و جهان سوم. تهران: مؤسسه فرهنگی نظری.
- قاسمی، ف. (۱۳۸۴). اصول روابط بین‌الملل. تهران: میزان.
- کاتم، ر. (۱۳۶۳). ایالات متحده آمریکا، ایران و جنگ سرد و بدرود با شاه آمریکایی (ترجمه م. آتش‌برگ). تهران: نشر بین‌الملل.
- کگلی، ج. و ویتکف، ا. (۱۳۸۲). سیاست خارجی آمریکا (الگو و روند). تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کیوان‌حسینی، ا. (۱۳۸۸). لابی یهود و سیاست خارجی آمریکا. تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- لارسون، ت. و اسکیدمور، د. (۱۳۷۶). اقتصاد سیاسی بین‌الملل؛ تلاش برای کسب ثروت و قدرت (ترجمه ا. ساعی و م. تقوی). تهران: قومس.
- متقی، ا. و پوستین‌چی، ز. (۱۳۹۰). الگو و روند در سیاست خارجی ایران. قم: دانشگاه مفید.
- محمدی، م. (۱۳۷۷). مروری بر سیاست خارجی ایران دوران پهلوی. تهران: داد گستر.
- مدنی، ا. (۱۳۷۴). موانع توسعه اقتصادی ایران. تهران: شهرآب.
- مدنی، ج. (۱۳۷۲). مبانی و کلیات علوم سیاسی. تهران: مؤلف.

- مهدوی، ع. (۱۳۸۴). سیاست خارجی ایران. تهران: پیکان.
- میرترابی، س (۱۳۸۷). نفت، سیاست و دموکراسی. تهران: قومس.
- میرترابی، س. (۱۳۸۶). مسائل نفت ایران. تهران: قومس.
- میلائی، م. (۱۳۸۷). شکل‌گیری انقلاب اسلامی (ترجمه م. عطارزاده). تهران: گام نو.
- نجاتی، غ. (۱۳۷۷). تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب). تهران: دادگستر.
- نیکسون، ر. (۱۳۶۴). جنگ واقعی صلح واقعی (ترجمه ع. طاهری). تهران: کتابسرا.
- نیکسون، ر. (۱۳۶۳). رهبران: کسانی که دنیا را تغییر داده‌اند (ترجمه ک. عمادی). تهران: عطایی.
- نیکسون، ر. (۱۳۷۱). فرصت را دریابیم (ترجمه ح. وفسی نژاد). تهران: طرح نو.
- هالستی، ک.ج. (۱۳۷۶). مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل (ترجمه ب. مستقیم و م. طارم‌سری). تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- هانی‌مکی، ی. (۱۳۸۹). کیسینجر و سیاست خارجی آمریکا (ترجمه ع. قهرمانپور بناب). تهران: خرسندی.
- یرگین، د. (۱۳۸۰). غنیمت: داستان پرماجرایی نفت از آغاز تا امروز (ترجمه ا. تبریزی). تهران: علمی و فرهنگی.
- Alvandi, R. (2012). Nixon, Kissinger, and the Shah: The Origins of Iranian Primacy in the Persian Gulf. *The society for historians of American foreign relations* (SHAFR).
- Berinkerhoff, D. & Goldsmith, A. (2005). Institutional dualism and international development administration and society. *Administration and society*, 37 (2).
- Grabinski, G. (2005). Anti-Americanism in Europe a historic disease: *Gop Eruope*.
- Hudson, V. (2005). Foreign policy analysis: actor-specific theory and the ground of international relations, *Foreign Policy Analysis*, 1(4).
- Kaplan, M. (1962). *A System and Process in International Politics*. Newyork: Wily.
- Naji, S. & Javan, J. (2011). Role of the Persian Gulf's oil in the US geopolitical codes during the Cold War geopolitical order. *International journal of humanities and social science*. 1(5).
- Rozenau, J. (1971). *The scientific study of foreign policy*. New York: Free Press.
- Zanchetta, B. (2009). The United States and the "Loss" Of Iran. *Working Papers in International History and Politics*. 3 (4).